



سخنرانی عید غدیر ۹۳  
حاج حسین خوش لوجه

## عيد غدیر ۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

أعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم و

رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و

على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت

الحسين و رحمة الله و بركاته

رفقا يك صلوات ديگر بفرستيد. امروز يك نفر از رفقای

خصوصی ما تشریف آوردند این جا، ایشان اهل مطالعه

اخبار است، مطالعه کتاب [می‌کند]، خیلی مطالعه دارد. از آن‌ها نیست که تملق بگویند، نان بخورد؛ از آن‌هاست که نان از امام‌زمان می‌خواهد، امام‌زمان هم روزی‌اش را می‌دهد. یک روایتی نقل کرد، خیلی تکان‌دهنده، که شماها به این عبادت‌هایتان مغرور نباشید، باید اصلش را داشته باشید. این عبادت‌ها که شما می‌کنید، همه‌اش درست است. فردای قیامت من شنیده‌ام نشان‌تان می‌دهند، اما «هباء منشوراً»، به دست نمی‌آید. ایشان می‌گفت، یک وقت پیغمبر فرمود (یک دو تا کوه بود)، گفت کوه عطا [کوه تهامه]، یک همچنین چیزی، دو تا کوه بود. رو کرد به مردم گفت کسی است که به قدر این دو تا کوه در فردای قیامت حسنه دارد. این دائم در رکوع

بوده، دائم در سجود بوده، دائم موفق بوده، دائم انفاق می کرده، دائم نماز می کرده، دائم این کارها را می کرده؛ اما پیغمبر فرمود فردای قیامت این آدم اهل جهنم است. گفت یا رسول الله، مگر نماز نمی خوانده؟ روزه نمی گرفته؟ اطاعت نمی کرده؟ حج نمی رفته؟ گفت می گویم که به قدر این ها ثواب کرده، اما اهل جهنم است. گفت چرا؟ گفت وقتی دنیا می آمد رو به او، می دوید رویش. [۱] کدام هایتان الان اهل دنیا نیستیم ما؟ نگاه نکن حالا یک ثوابی می کنی، تو باید اهل دنیا نباشی.

من خب یک جمله هایی برای شما گفته ام، اگر توجه بفرمایید. دنیا، عمه راست، آخرت علی است. عمه را

می شود با او ساخت. چرا؟ «حبّ الدنيا، رأس [کل] خطیئه»؛ عمر هم رأس خطیئه است؛ حالا شده برادر ما. [می گویند] برادر ماست اهل تسنن؟ وای بر ما و وای بر دل امیدوار ما. ما توقع داشتیم پسر شاه بیاید این کارها را بکند. به تمام آیات قرآن، هیچ کسی نمی تواند درد من را دوا کند یا شفا بدهد، به دینم کسی نمی تواند. اگر میلیارد، میلیارد، صدها میلیارد به من بدهد، می سوزم. می ترسم بگویم چه کسی من را آتش می زند، آن کسی که دین را آتش می زند. مرتیکه گفته که «أشهد أنّ [علیاً] امیرالمؤمنین حجة الله» نگویند. این آتش می زند آدم را، آخر چرا نگویم؟ آدم به قربان بعضی ها برود که این ها یک چیزی را می خواهند بفهمند، فهم را قبول می کنند.

[اما] یک عده‌ای عناد دارند، فهم را قبول نمی‌کنند. قربان آن آدمی که نفهم است، فهم را قبول می‌کند، نفهم نیست دیگر. این‌ها جمع شدند دکترها، مهندس‌ها، روشن فکرها، (یک صلوات بفرستید) این‌ها جمع شدند. یک دوستی من دارم، ایشان مهندس است. این مریض خانه، ساختمان جدید را ایشان مهندسخ است. خودش گفت، گفت آذربایجان رفتم، تبریز رفتم، مشهد رفتم که من سند «أشهد أن علیاً ولی الله» را به دست بیاورم. آن آشیخ ابوالقاسم آن جا در دکان ما بود، گفت پیغمبر می‌گوید: اگر اذان بگویی این قدر ثواب دارد، اقامه بگویی این قدر [ثواب] دارد. گفت این جواب‌گوی آن‌ها نیست، این‌ها یک جواب‌گو

می خواهند. گفتم عزیز من، پیغمبر اکرم بیست و دو سال عبادت کرد. چهل سالگی به نبوت رسید، بیست و دو سال به نبوت رسید، چندین سال نبوت کرد. چه نمازهایی کرد؟ چه کارهایی کرد؟ اگر نماز می خواند، تمام ملائکه ها به او اقتدا می کردند. ملائکه ها حضور می کردند، از خدا می خواستند که بیایند پشت سر پیغمبر، نماز بخوانند. نماز پیغمبر به غیر نماز ماست که، یارو یک چیزی را گم کرده بود، رفت توی مسجد، گفت خانه فلانی است. گفت نماز خواندی؟ گفت آن جا یادمان می آید. این نمازها که ما می خوانیم، این ها این جور است. اما پیغمبر که این جور نبوده، حالا [خدا فرمود] یا محمد، پاشو علی را معرفی کن، اگر نکنی هیچ

کار نکرده‌ای. چه کار داری می‌کنی؟ به حضرت عباس، من دلم می‌خواهد بروم در بیابان، داد بزنم تا جانم دربیاید، از دست بیشتر شما؛ داد بزنم تا می‌توانم. صلوات بفرستید. حالا به این گفتم که فلانی، وقتی که پیغمبر امیرالمؤمنین را آورد روی دست، بلند کرد. [فرمود: «من كنت مولاه فهذا] علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد [من عاداه و انصر] من نصره»، علی ولی شد. آن جا «أشهد أن علیاً ولی الله» را سلمان گفت، اباذر گفت، میثم گفت، همه گفتند، پیغمبر هم می‌گفت. چرا افشا نکردند؟ دیدند با علی بد هستند. این قدر بد هستند که دیگر قرآن را هم این‌ها قبول نمی‌کنند؛ اگر بخواهد این‌ها را افشا کند. این سندش، تمام آن‌ها قبول کردند،



یک جایزه‌ای هم به ایشان دادند. اما خب جایزه به ما ندادند، نمی دانم چرا؟ یادشان رفت؟ چه جوری است؟ حالا می گوید آشیخ گفته [«أشهد أن علیاً ولی الله» در اذان نیست]، اُف بر تو. یکی از این علما جواب این را نداد، آخر این حرف چیست می زنی؟ بی خود نیست می گوید «شرار الخلق»، همه با هم این جورى اند. همه باهم بی دین، همه سنّی. سنّی ها [این طور] نمی گویند، دارد مردم را تشویق می کند به سنّی گری. گفتم، هر چه شد، گفتم. کجا می روید هنوز هم دنبالشان؟ بروید در خیابانها، شما، این. [می گویند] ضروری است. نمی توانم، به دینم نمی توانم حرفم را بزنم، به ایمانم نمی توانم [حرف] بزنم. مثل این است [که] یک بچه

هست، من اسمش را می‌گویم، واقعیتش را نمی‌توانم بگویم. بابا من داد دارم می‌زنم، این‌ها امر پیغمبر را اطاعت نکردند، خدا می‌گوید کافر و مرتدند اهل تسنن. این‌ها برادر من هستند؟ آره؟ اگر برادر تو بوده، آره؟

یک شخصی بود در زمان امام صادق، یک شهری بود، همه‌شان سنی بودند. این می‌خواست حساب سالش را بدهد، یک پولی داشت. حضرت فرمود، جویا شو یکی از دوست‌های ما [را پیدا کن]، به او بده. یک سال صبر کرد، گفت [کسی] نیامد. گفت [پول را] بکن در کیسه، بینداز در دریا، [اما] به این‌ها نده. حالا آن‌ها چه کردند؟ امر امیرالمؤمنین را، امر پیغمبر را اطاعت نکردند، گفت کافرید؛ ما هم حرف پیغمبر را نمی‌شنویم. به تو گفته

[انجام] واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، برو کنار، به خیر و شر مردم شرکت نکن. این ها چه کسانی هستند در خیابان ها می ریزید؟ هر کاری گفتند، کردید. اصلاً نه، ندارید شما، همه اش آره دارید، نه ندارید شما؛ خدایا من را نگه دار. این خوب هایمان، خب چشمت کور شود، می گوید یکی تان با دین رفتید، ملائکه تعجب می کنند. به تو دارد می گوید، به یهودی که نمی گوید، به نصارا که نمی گوید، به گبر که نمی گوید، به ما می گوید. بدو دنبال خلق، اصلاً معطلید شما [که] این ها حرف بزنند، بدوید دنبالشان. اما می گویم خلقی که از خودش حرف بزند [نباید دنبالش رفت]، من این را بگویم. نگاه به هر کسی نکنید، خلقی که از خودش حرف بزند. خودش در مقابل

خدا ایستاده، می گوید حرف من این است. تو حرف خدا را قبول نداری، می روی به حرف این ها. دوباره تکرار کنم، کسی که از خودش حرف بزند.

عمر و ابابکر از خودشان حرف زدند، امیرالمؤمنین را گذاشتند کنار، ما هم امام زمان را گذاشتیم کنار. امام زمان به تو می گوید تلویزیون بزن؟ امام زمان به تو می گوید ویدیو بزن؟ ماهواره بزن؟ امام زمان به تو می گوید شب، جلسات عشقی داشته باش؟ آره؟ خب تو هم با آن ها یکی هستی، می گوید اگر یکی تان با دین بروید، ملائکه تعجب می کنند. کجایی عزیز من؟

درود بر علمایی که پیرو پیغمبر بودند، این

حاج شیخ عباس یک همسایه داشت. آن موقع تلویزیون و ویدیو نبود، از این چیزها می زدند، نمی دانم دامبک می زدند. این بنده خدا یک چهار [دیواری] را خریده بود، رفته بود تویش. آن وقت این زیرزمین [خانه، سقفش این قدر کوتاه بود]، سر آدم به آن می خورد؛ این رفته بود این تو، پنبه هم گذاشته بود در گوشش، صدایش را نشنود. آن چه می گوید؟ این چه می گوید؟ شما لیاقت همین ها را دارید. به تمام آیات قرآن، روایت داریم، من نمی گویم چه کسی [را می گوید]. می گوید این مردم [ی که] اهل جهنمند، می گویند خدایا ما گناه کردیم، ممنونت هم هستیم، امرت را اطاعت نکردیم، ما را آوردی در جهنم؛ [اما] این را از پیش ما ببر. چه کسی را

می گوید ببر؟ این ها که دنبالش می روی، [می گوید]  
این را ببر. [حالا تو] بدو دنبالش.

[طرف] چندین میلیارد پول جمع کرده بود. یکی صد  
تومان، پانصد تومان به ما می دهد، من همین ساخت  
می گویم خدایا کی صبح می شود بدهم به یکی؟ این  
درست است. جواب یک تومانش را نمی تواند بدهد. چرا؟  
ما لیاقت این ها را داریم، چرا؟ آمادگی داریم. امر خدا را  
اطاعت نمی کنیم، امر شخص را اطاعت می کنیم. خدا  
می داند این حاج شیخ عباس چه جایی دارد؟ من به شما  
بگویم، [به خاطر] گوش ندادن به این تلویزیون و ویدیو  
و ماهواره [است که] این جا درجه می گیرد. همین جور از  
این جا تا کجا ملائکه صف کشیده اند. اگر بخواهی بروی

پیش حاج شیخ عباس، باید بگویی، این بگوید، او اجازه بدهد، بروی. ما رفتیم، گفتم بگو حسین نجار است. گفت بیا، تا من رفتم آن جا، گفت برو به فروغی بگو بیاید. یک پسر زیبایی جلویش بود. کسانی که این جا نگاه به بچه های مردم نکنند، خدا آن جا زیباترین بچه را در اختیارش می گذارد، اما وای به حال آن ها که [نگاه] بکنند. الان خیلی این کار جلو [رایج] شده، گفت برو به آقای حائری بگو حاج حسین آمده، بیا. تا گفت، خدا می داند من چقدر خجالت کشیدم. این ها آمدند دیدن من آن جا. چه خبر است؟

تو چه کسی می آید دیدنت؟ تلویزیون، ویدیو، ماهواره، این بچه های عشقی. بیشترتان هم مبتلایید، خوب

می فهمم. در مجلس وقتی می آید باید امر را اطاعت کنید، تو این جا می روی، یک جای دیگر هم [می روی]، تو تشخیص ندادی ولایت را. چون اگر تشخیص بدهی ولایت را، هر جایی نمی روی که. کجا مجلس تأییدی ما داریم؟ هرچه مجلس است تعریفی است، کجاست؟ آیا عقلت می رسد یا می روی؟ پس فردا مُحَرَّم است، این ها چه کسانی هستند در مجلس؟ این است که فقط متقی می سوزد، آتش می گیرد. هیچ [آبی] نمی تواند خاموشش کند، مگر ظهور ولی الله الاعظم، امام زمان. (صلوات بفرستید.)

پس بنا شد که شما سه تا کار است بکنید، من قسم حضرت عباس خوردم، به پدرش هم قسم خوردم،



رستگارید. اولاً «من» نداشته باشید [که بگویی] «من» می گویم این کار [بشود]، «من» می گویم این کار [بشود]. با خانم های تان هم «من» نداشته باشید، حالا یک خرده هم به حرفش برو. مرتیکه آمده، خانمش رفته [از او] شکایت کرده [که] این به من نفقه [نمی دهد]، من پول [ندارم]. می گوید من یک چیزی می آورم، بخورد. خب مرتیکه او هم پول می خواهد، خب هفته ای دوست تومان به او بده، می خواهد. نه که بنویسی، خب او هم می خواهد یک قوم و خویش دارد، نمی دانم فردا عید است، می خواهد قوم و خویش را یک پنجاه تومان، صد تومان، ده تومان به او بدهد. تو چرا نمی دهی به او؟ هیچ، ما به او گفتیم، این چیز را روانه کرده بود این جا.

حالا به او داد، [زنش] آمد، دارد با او می سازد.

اصلاً فساد است، خوب فساد است، بد فساد است. چرا نمی گوید یکی تان؟ همه را می گوید با دین اگر بروید ملائکه تعجب می کنند، همه مان را می گوید. خب تو به امر خدا نیستی. اول «من» نداشته باش، دوم دنبال کسی نرو، البته کسی که از خودش حرف بزند. سوم سخی باش. شما جان من رستگار رستگارید. اما بعضی از شما در جیبتان مثل غاری است که پیغمبر رفت تویش. آخر پیغمبر هم آمد [مدینه]، امر شد. [چون کفار می خواستند او را] بکشند. این ها شب بود و خدا گفت یا محمد، علی را بگذار جای خودت، برو. برو بیرون، می خواهند بکشند تو را. این ها ریختند در خانه پیغمبر، دیدند امیرالمؤمنین

[جای او] است. گفت [پیغمبر] کو؟ امیرالمؤمنین گفت مگر دست من دادید؟ [پیغمبر] رفت، رفت، دید یک غاری است، رفت تویش و این عنکبوت هم بنا کرد تار کشیدن، تار کشیدن. تار کشید و مخفی اش کرد. این ها آمدند آن جا، گفتند اگر کسی برود در غار که پیدا است که حالا ببین خدا به حیوان ها هم عوضش را می دهد. حالا این عنکبوت اگر از هزار [متری بیفتد]، [از] هر کجا که این هست، عنکبوت را بیندازی، با آب دهانش می آید پایین؛ آن آب دهانش شد حافظش. من دیده ام، امتحان کردم.

حالا بعضی از شما جیبتان [مثل همان است که] جبرئیل آمد پاره کند، دید نمی تواند. خدا رحمت کند

حاج شیخ عباس را، گفت آن قدرتی که به او داد، داد به تار. بعضی از شماها جیبتان عین تار عنکبوت است، پاره کردندش، جبرئیل نمی تواند [آن را] پاره کند. اما به دینم، خیر نمی بینی، به دینم، خیر نمی بینی. خدا نکند من بگویم [خیر نمی بینی]، اگر [خیر] دیدید به من لعنت کنید. یا دلت یک جور است، یا این جور است، پولها را خرج دیگر می کند. به فکر فقرا باشید بچه، خیلی بد زمانی شده، کجا [صدقات را] در صندوق ها می اندازی؟ فقط صندوق جایی که نیست در توالتهاست. بیرونش هست، غصه نخور. شاشت را کردی بیا بیرون، آن جا هم [پول] بریز تویش. فهمیدی یا نه؟ (صلوات بفرستید.)

خدای تبارک و تعالی قربانت بروم، این دوازده امام،

چهارده معصوم را معلوم کرده، آن‌ها هم متقی را معلوم کرده‌اند. من گفته‌ام، بیست تا شرایط باید متقی داشته باشد، دنبال هرکس نروید. شما بیشترتان می‌روید، من رودر بایستی از کسی ندارم. متقی فقط در فکر نجات شماست، اصلاً دنیا را نمی‌بیند. بیست تا شرایط دارد، حالاً رفقا ان شاء الله اگر بخواهند از آقای فلانی آن‌ها را بگذرد، ببینید بیست تا شرایط دارد، کجا می‌روی دنبال هرکس؟ ببین الان گفت، گفت به قدر کوه عبادت دارد، اهل جهنم است. چرا؟ تا دنیا [برایش فراهم] می‌شود، می‌افتد روی دنیا. دنیا را بیشتر از امر می‌خواهد آقای چیز. این است که اهل جهنم می‌شود، دنیا را بیشتر از امر می‌خواهد. تو امر را باید بخواهی؛

قربانت بروم، فدایت بشوم، بیا حرف بشنو. ما سالی یک دفعه چشم می مالیم شما بیایید، همه تان قدم هایتان روی چشم من. اما حرف بشنوید قربانت بروم، من نجات شما را می خواهم [که] هم دنیایتان درست باشد، هم آخرتتان، بیایید به حرف بروید.

اولاً که به فکر مردم باشید، همسایه تان، قوم و خویشان، قربانت بروم. ببین، یک نفر آمد خدمت امام صادق، اهل این کاشان بوده. حضرت فرمود من را خوشحال کردی، مادرم را خوشحال کردی، خدا را خوشحال کردی. گفت آقا چه کردم؟ گفت وقتی می خواستی بیایی پیش من، یک همسایه داشتی، ندار بود؛ دو سه شاهی به او دادی، خوشحالش کردی.

خوشحالی او، خوشحالی خداست؛ خوشحالی او، خوشحالی من است؛ خوشحالی او، خوشحالی زهراست. چه کسی را خوشحال کردی این شب عیدی؟ بگو ببینم؟ نه، کدامتان کسی را خوشحال کردید؟ البته اهل جلسه ما کرده‌اند، من به غیر اهل جلسه دارم می‌گویم. چه کسی را خوشحال کردی؟ این حرف‌ها را نشنیدی که، تو باید بروی پای ویدیو و تلویزیون و آن‌ها، آن حرف‌ها را بشنوی. آن امام‌زمان دارد می‌گوید یا جداه گریه می‌کنم، اشک چشمم طی [تمام] شود، [خون گریه می‌کنم]، دارد گریه می‌کند؛ تو مسلمان داری پای تلویزیون، می‌رقصی. در خیابانها می‌روی و مرگ بر اسرائیل، مرگ بر نمى دانم امریکا [هم می‌گویی]. مرگ بر

آن کسی که امریکا را می خواهد، مرگ بر آن کسی که اسرائیل را می خواهد. تو چه کاره هستی؟ تو آن را آوردی در افاق، داری با آن عشق هم می کنی، از توی خیابان هم رفتی پای آن. کجایی عزیز من؟ بیا حرف بشنو.

به تمام آیات قرآن، به وجود امیرالمؤمنین که وجود امیرالمؤمنین وجود تمام خلقت است؛ من خواب دیدم که یک کامپیوتر جهانی است، تمام این اهل جلسه ما این دفترهایشان را آوردند، ریختند توی این. درآمد سالم، سالم. اما اهل جلسه باشد، تو اهل کجایی؟ اهل تلویزیونی، اهل ویدیویی، این ها هیچ کدامشان [اهل جلسه] نیستند. صلوات بفرستید.



تمام کارهای امیرالمؤمنین غیر از خلق بوده، یک شمشیر زده، افضل عبادت ثقلین. خورشید را برگردانده، چه کسی خورشید را برگردانده؟ ای اهل تستن دنبال چه کسی می‌روید آخر؟ یک دانه از این صفات را دارد؟ یک شمشیر زده افضل عبادت ثقلین. حالا فاطمه بنت اسد وارد خانه خدا شد. مریم اُخْرَج، برو بیرون. حالا با خدا مناجات کرد، خدایا من [در] خانه تو بودم، تو مائده می‌دادی، حالا می‌گویی برو؟ گفت تو آن موقع دربست حواست پیش من بود، حالا پسر تو آیات خداست، رفتی او را می‌خواهی. [مریم] آیات را می‌خواهد، نه [تو که] پسر قماربازت را، این پسر عرق خورت را، این پسر فسادت را [می‌خواهی]. [به او]

گفت برو بیرون، به تو می گوید از بهشت برو بیرون، برو در جهنم. [حالا] برو بخواه آن ها را، چه کسی را می خواهی؟ او آیات را می خواهد، گفت برو بیرون. یک درخت بود آن جا، خلاصه خرما داد و [به او گفت درخت را] تکان بده، بخور. فاطمه داخل شو، دیوار بود، شکافته شد و فاطمه رفت در این خانه خدا. دوباره دیوار اتوماتیک شد، جمع شد. سه روز در خانه خدا بود، حالا فاطمه آمده بیرون، دوباره اتوماتیک شد، رفت کنار. برای چه کسی رفته کنار؟ کجا می روید دنبال این ها؟ دنبال مردم؟ به چه کسی می گوئید ولی؟ به چه کسی می گوئید امام؟ بدبخت بیچاره، از تو بدبخت تر خودت. سزای تو این است که می گوید بی دین می روی.

حالا بچه روی دستش است، آورد داد به ابوطالب، [گفت] آقا اسم بگذار رویش. گفت من نمی گذارم، پیغمبر می گذارد. پیغمبر هم گفت خدا می گذارد. دید لوحی [است] نوشته شده من علی اعلی هستم، اسم این فرزند، (نمی گوید بچه، ببین می گوید فرزند) اسم این فرزند را علی بگذار. این اسم ها چیست روی بچه هایتان می گذارید؟ اصلاً خجالت نمی کشید؟ حیا نمی کنید؟ این اسم ها چیست روی بچه هایتان می گذارید؟ زپرستی، پزرتی، این ها چه چیز است روی بچه ات می گذاری؟ خاک بر آن سرت بکنند، چرا خودت را از علی جدا می کنی؟ چرا خودت را از زهرا جدا می کنی؟ چرا خودت را از امام حسن جدا می کنی؟ اسم بچه را بگذار حسین، اگر

می گویی حسین، حضرت زهرا می گوید اگر حسین من را می گویی، کربلا شهید شد؛ اگر حسین خودت را می گویی، [خدا] به تو ببخشد. این اسم های خارجی ها چیست روی بچه های تان می گذارید؟ یک دکتری آمد، این فلانی روانه کرده بود، پارسال این جا [آمد]. بچه اش یک اسمی [داشت]، گفتم آخر تو دکتری، خجالت نمی کشی این اسم را می گذاری روی بچه ات؟ حیا نمی کنی؟ پاشد گوشش را گم کرد، رفت. حالا نمی دانم گوشش را جُست یا نَجُست؟

خب حالا، حالا [امیرالمؤمنین] آمده روی دست پیغمبر، اول قرآن خواند، تورات خواند، انجیل خواند، زبور خواند. باید کی بخواند؟ ای محمد، من حالا به دنیا

نیامده‌ام که. آن موقعی [که] قرآن نازل شده، من می‌خواندم؛ زبور را می‌خواندم، آن‌ها را می‌خواندم. من با تمام پیغمبرها آمده‌ام. پیغمبر هم جواب داد، گفت علی جان، من آدم وقتی در گِلش بوده، من نبی بودم. جواب داد به امیرالمؤمنین، یعنی من هم بالاخره هم‌پای تو هستم. چه چیز می‌گوییم ما قربانت بروم؟ حالا چه خبر است؟ کاش ما قبول نداشتیم، مشاور درست نمی‌کردیم. به تمام آیات قرآن، این حرف‌ها اصلاً گیرتان نمی‌آید. در هر کجا برو، اگر از این حرف‌ها بود، من جایزه به شما می‌دهم. این کتابها هم همین ساخت است، چه کسی این کتابها را نوشته؟ (یک صلوات بفرستید.)

ان شاء الله جانم، ولایت به شما تزریق بشود. اگر ولایت به شما تزریق شد، خوب است؛ دیگر هیچ کسی را قبول نمی‌کنی. ما آن چند وقتها خواب دیدیم که می‌خواهیم برویم خارج، یعنی از ایران خارج شویم. رسیدیم دم گمرک، دیدیم دو نفر آمدند آن جا و [گفتند] فلانی، می‌خواهید خارج شوید، آن جا بروید؟ (یک جایی می‌خواستیم برویم، آره، نمی‌دانم می‌خواستیم برویم فلانی را ببینیم، بالاخره یک جور می‌رفتیم.) شما اظهار ارادت با این بکن، با این دوتا، برو. به تمام آیات قرآن، گفتم به غیر [این که] من به این دوتا لعنت کنم، هیچ راهی ندارم. یکی شان عمر بود، یکی شان ابابکر. [یکی از] آن‌ها یک دست کشید از این جای من تا این جا، گفت

تو یکی برو. ببین، گفت تو یکی برو، یعنی همه گیرند. آن رفیق ما همانجا ماند، ما دوتا بودیم، او ماند، اسمش را نمی‌آورم. چه چیز داری می‌گویی؟ باید جانم ولایت به تو تزریق شود. آن‌ها به [توسط] تو لعنت شوند، لعنت کن آن‌ها را. [حالا می‌گویی] برادر توست، می‌روی دنبالش؟ [خدا] گفته «[انما] المؤمنون اخوه»، نه السنیون اخوه. من ابلاغ می‌کنم، می‌گویم این حرف را. این حرف‌ها چیست می‌زنید؟ «[انما] المؤمنون اخوه» پیغمبر گفت، نه السنیون اخوه. خب برادر توست، من نمی‌خواهم این داداش را. می‌خواستم یک چیز بگویم خوب نیست، فهمیدی که؟ او همان کار کرده، داداشش شده عمّ، فهمیدی؟ داداشش شده. من بابایم بسم الله گفته، من

بیرون آدمم، تو با عشق او بیرون آمدی، من با ضدّ او بیرون آدمم؟ بی خود که نمی خواهند او را که.

دین یعنی ولایت، اگر ولایت داری، دین داری. گفت که این همه عبادت کرده، اهل جهنّم است. من بارها در نوارهایم گفته‌ام، عبادت تو را نجات نمی دهد، ولایت تو را نجات می دهد، سخاوت تو را نجات می دهد، هماهنگی با رفقای ندار، تو را نجات می دهد. کجایی عزیز من؟ اما باز یک روایت دیگر هم برایتان بگویم، ناراحت نشوید، می گوید سه عده هستند، بی جواب سؤال می روند بهشت: عرض بشود خدمت شما، یکی دارایی که سخی باشد، مالش را با امر طی کند. یکی پیرمردی که خلاصه از جوانی اش گناه نکرده باشد، آن



پیرمرد هم می رود بهشت. یکی هم فقیر صابر، دنبال کسی نرفته باشد. تو رأی می دهی به فلانی، می گویی اگر من یک کاری داشتم، این برایم بکند. آن وقت آن فقیر صابر بهتر است. چون که فردای قیامت خدا می گوید: «أین الرجیون»؟ چه کسی با علی من بوده؟ بیاید، هرچه بخواهی به تو می دهم. «أین الرجیون»؟ بیا. «أین الفقراء»؟ تو هم بیا، تو هم فقیر بودی، دنبال مردم نرفتی. کجا می روید دنبال مردم؟ حالا خدا می گوید هرچه بخواهی به تو می دهم. اگر خدا بگوید به من می دهد، می گویم من خودت را می خواهم. من هیچ چیز نمی خواهم، [در] دنیا هم نخواستم، حالا هم نمی خواهم.

من تملق از هیچ کس [نمی گویم]، [چیزی از کسی] نمی خواهم. [یک عده] آمدند این جا، می گویم که، ما یک جلسه ای داشتیم مثل حالا، خدا می داند چقدر جمعیت می شد. این ها یک دو دفعه آمدند و آن وقت چیزی از ما نگرفتند و خود وزیر اطلاعات آمد همین جا. گفت فلانی، همه ما بد، ایشان که خوب است که. گفتم من می خواهم میثم دوباره ای بشوم. یک دانه میثم توی این دنیا است، دوباره ای اش من می خواهم بشوم. دست من را ببرید، پای من را ببرید، گوش من را ببرید، چشم من را درآورید، من نه کسی را تأیید می کنم، نه تکذیب. تکذیب هم نمی کنم، تأیید هم نمی کنم، پاشد رفت. چطور است؟ خب، بابا همین باش، دنبال مردم این قدر

ندو. خب می روی دنبالش، به اعمالش شریکی بدبخت،  
[او] چه چیز دارد آخر؟ آن قدر دویدی، نمی دانم قرض  
[و] وام گرفتی، یک ماشین خریدی. او ماشینش کم کم،  
میلیارد می ارزد، با او محشور می شوی فردای قیامت.  
چون که ما نمی دانیم، حرف های امام ها را نشنیدیم که.  
امام سجاد می گوید سنگی را دوست داشته باشی، با آن  
محشور می شوی. پیغمبر هم می گوید به عمل هر کس  
راضی هستی، جزء او هستی. بی خود نیست که ما  
همه مان جهنمی می شویم، تو به عمل آن ها راضی  
هستی قربانت بروم، خب تو هم مثل همان می شوی.  
چه خبر است دنیا؟ برو کنار، برو کنار، (صلوات بفرستید).  
خب پس شما ان شاء الله امیدوارم [این گفته پیغمبر را

عمل کنید: انجام] واجبات، ترک محرمات، انتظار  
الفرج، به خیر کسی شرکت نکنید، خیر مردم هم شر  
است. این یکی، یکی هم گفتم سه تا کار بکنید: یکی  
«من» نداشته باشید. آخر اگر «من» داری، می گویی  
«من». همان ساخت که گفتند دیگر، زمان عمر گفتند،  
زمان بنی عباس گفتند. زمان هارون، [می گفت] ای ابر  
ببار، هر کجا بباری ملک من است. [حالا] قبر هم ندارند.  
معاویه هم یک قبر دارد آن جا، خلوتگاه بچه های بد  
شده. هرکس بیاید [آن را] تعمیر کند، می گوید باید حد به  
او زد. [این هم قبر] معاویه، خب تمام شد دیگر. «من»  
داشتند، تو «من» نداشته باش. یکی هم گفتم پیرو خلق  
نباشید، [البته] خلقی که از خودش حرف بزند. یکی هم

گفتم سخی باشید. ان شاء الله امیدوارم اگر که درک کنید، از آن‌ها نیستید که بی دین می‌روید. دین یعنی این که من گفتم. صلوات بفرستید.

عرض بشود خدمت شما می‌خواستم از معراج پیغمبر برایتان بگویم، یک خصوصیتی دارد. پیغمبر زیاد رفت آسمان، اما این آسمان [رفتنش] می‌خواست آشکار بشود، یعنی معرفی بشود. اما من به شما بگویم، الان خیلی مغزِ کشش ندارید. به حضرت عباس، اگر کسی واقع [ارتباط داشته] باشد، آسمان هم می‌رود، بالاترش هم می‌رود. همین توی دنیا [می‌رود]، از همین آدم‌های عادی، از همین آدم‌ها که شما آدم حسابش نمی‌کنید، نه آخوند. متوجهی دارم چه می‌گویم؟ حالا پیغمبر این

مسافرتی که رفت، از خانه ام‌السلمه رفت. با بُراق رفت که همه ببینند. اما تعجبش این است که ام‌السلمه دارد آب می‌ریزد توی این ظرف، پیغمبر برگشت. حالا پیغمبر رفت آن‌جا، عرض بشود خدمت شما، دید یک ملکی دیر از جلوی پای پیغمبر بلند شد. جبرئیل صیحه‌ای به او زد، گفت بلند شو، بهترین خلق خدا [این جاست]. نگفت بهترین خلقت، علی بهترین خلقت است. اما امیرالمؤمنین را بگویم، گفت من با تمام انبیاء آمده‌ام. او [پیغمبر] هم گفت موقعی که آدم در گِلش بوده، من نبی بودم. یعنی این‌ها دو نابغه تمام خلقتند.

حالا این ملک وقتی بلند شد، عذرخواهی کرد. گفت ای ملک چیست؟ گفت من عمر تمام مردم دستم است،

نگاه می‌کنم ببینم کم و زیاد نشود. فوراً چیز [اعلام] می‌کنم که می‌آید جانش را می‌گیرد. گفت چه چیزی [حسابش] از دستت می‌رود؟ گفت صلوات بر محمد. اما صلوات بر محمد این است که «اللهم صل علی محمد و آل محمد» باشد. سنی‌ها می‌گویند «اللهم صل علی نبی»، آل محمد را قبول ندارند، آل محمد، شیعه‌ها هستند. شما باید خیلی بنازید که الحمدلله شیعه هستید. حالا [پیغمبر] راهش [را] می‌خواهد برود، خب [باید] بالاتر برود، برود آن جا که وحی نازل می‌شود. به تمام آیات قرآن من دیده‌ام، به دینم دیده‌ام، به ایمانم دیده‌ام، آن جا [که] وحی نازل می‌شود [را]. خدا یک جایی است، آن جا وحی نازل می‌شود، حالا پیغمبر

رفت همان جا. حالا دارد می رود، دید قطار شتری است. یک خرده صبر کرد، [جبرئیل] گفت یا محمد، برویم، از زیر این قطار برویم. گفت این چیست؟ گفت بارهایی [که روی شترهاست] تمام فضایل پسر عمّت علی است. مگر امیرالمؤمنین را می شود بشناسی؟

من به دینم، دارم می گویم که یک آدم معمولی می رود آسمان را می بیند. آسمان چیزی نیست که، تو پابند تلویزیون و ویدیو و ماهواره و صورت های خوشگل و نمی دانم این ها هستی، بدبخت بیچاره، تو پایت را به این ها بستی. همین آدم های عادی [می روند]. اما دنیا را نمی خواهد، دنیا را علی گفته سه طلاقه کردم؛ این هم سه طلاقه کرد، چهار طلاقه کرده. خب حالا رفته، کجا



[کسی] رفته آن جا؟ حالا رد شد. جبرئیل [گفت یا محمد] هر ستاره ای سیصد سال [یکبار] می زند، من سیصد دفعه، چقدر، [آن را] دیده ام، این قطار [شتر همچنان] دارد می رود. مگر علی را می توانی بشناسی؟ تو نمی شناسی که می روی مشاور درست می کنی، خاک بر سرت بکنند. حالا رفته آن جا قربانت بروم، حالا می خواهد برود، جدا شود [باید] چه بگوید؟ یا الله. خدا گفت یا علی، خدا آن جا گفت یا علی. با زبان علی با پیغمبر صحبت کرد. [پیغمبر] گفت خدایا پسر عمم [علی] است؟ گفت نه، منم. من می بینم تو از علی خوشتر می آید، من به زبان علی با تو صحبت می کنم. نه زبان تلویزیون، بینداز دور از توی خانه تان، مبتلایت

می‌کند. زنت را خراب می‌کند، بچه‌ات را خراب می‌کند. بچه پنج‌ساله دارد گناه می‌کند، نگاه به تلویزیون کرده، بی‌حیا شده. این بی‌حیایی ایجاد می‌کند تلویزیون، باز هم برو نگهش دار. بی‌خود که نیست می‌گوید بی‌دین می‌روید. دین یعنی عمل، دین یعنی حرف‌های این‌ها را عمل کردن. چه خبر است قربانت بروم؟

حالا قربانت بروم، آمده پیغمبر می‌بیند که قصرهایی می‌سازند، یک وقت می‌ایستند. گفت چرا؟ گفت مصالح نداریم، گفت مصالح این صلوات بر توست. خدمت به فقرا، فقرایی که طرفدار بدعت‌گذار نباشند، مثل سنی‌ها. طرفداری باشد، طرفدار علی باشد. قربانتان بروم، من از تمام شما عذرخواهی می‌کنم، تشریف آوردید. ان شاء الله،

دلہ می خواہد این حرف ہا کہ شنیدید، این ہا را بالآخرہ یک قدری نگاہ بہ این ہا بکنید۔ یک قدری با این ہا علاقہ داشتہ باشید، با این ہا محشور شوید۔ با تلویزیون و ویدیو و ماہوارہ و خلق محشور نشوید، حرف من این است۔ این ہا را ان شاء اللہ دلہ می خواہد کہ تا آخر سال دیگر کہ تشریف می آورید، با این ہا [مشغول باشید]، یک قدری نگاہ بہ آن بکنید، یک قدری بخوانید۔ نہ بابا، [بی کار نباش]، ہمیشہ ہم برو پی کارت۔ الان چقدر بی کاری پیدا شدہ؟ این بی کاری ہا کہ پیدا می شود، قربانتان بروم، این ہا ہمہ اش دلیل دارد۔ این پسرہ می گوید من این کار را می کردم، بیرونم کردند از کارخانہ۔ می گویم خب نکن باباجان، این کار چیست

که تو می‌کردی که از کارگاه بیرونت بکند؟

ما به حضرت عباس کارگری می‌کردیم، سرِ ما دعوا بود. یک خانه‌ای بود ما می‌رفتیم، یکی گفت آخر پسره که این قدر قابل ندارد، گفت من چه کسی را بیاورم پیش ناموسم؟ این را باید بیاورم پیش ناموسم. مردم ناموسشان را می‌گذارند در اختیار متقی، قربانتان بروم. چه خبر است؟ شما جانم، باید قربانتان بروم، بشر باید حیا داشته باشد، عفت داشته باشد، عصمت داشته باشد. حیا، عفت، عصمت، همه‌اش مال مؤمن است. دلم می‌خواهد شما همه‌تان مؤمن باشید، آقایان، قربانتان بروم. دوباره می‌گویم، من عذرخواهی از همه‌تان می‌کنم. اما شما برو، جایی برو، ببین که این حرف‌ها

هست یانه؟ این حرف‌ها نیست که. امروز، روزی شده که دین بر شده مملکت ما؛ دین بده نشده که، دین بر شده. هر کارت همین جور است، نه گیر به حلال می‌دهی، نه گیر به حرام می‌دهی، نه گیر به این‌ها می‌دهی، همین جور [هستی]. چرا پیغمبر فرمود آخرالزمان شرالازمنه، از تمام زمان‌ها بدتر است؟ بدتری‌اش این است که ما پیرو اهل تسنن شدیم، پیرو گناه کارها شدیم. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، شما یک کاری بکنید که آن‌جا درخت‌هایی خلق [شود]، درخت‌هایی برایتان سبز شود. عرض می‌شود خدمت شما، برای شماها عمارتی بسازند. همین جور که دارم می‌گویم از این کارها دلم می‌خواهد فارغ نشوید. ان شاء الله، فردای

محرم هم که می شود، جایی بروید که کسی را تأیید نکند. فهمیدی؟ تأیید کنند ائمه طاهرین [آن را]. برو، من نمی گویم نرو. (صلوات بفرستید.)

خدایا عاقبتشان را به خیر کن.

خدایا ما را با خودت آشنا کن.

خدایا تو را به حق امام زمان قسمت می دهم، ولایت به ما تزریق بشود. ولایت به ما تحمیل نشود.

خدایا آن ها که با تو نیستند از ما دور کن. آن هایی که با تو هستند به ما نزدیک کن.

خدایا به حق امام زمان قسمت می دهم، ما را یاور امام زمان قرار بده. محبت امام زمان در دل ما تزریق

شود. محبت خلقی که دنبال امام زمان نیست [را] از دل  
ما بیرون کن. (با صلوات بر محمد)

**یا علی**